داریوش فرهنگ درگفت‌وگو با مجله تصویری «قاف»:

در جوانی می‌خواستم مارلون براندو شوم

قسمت نوزدهم مجله تصویری «قاف» با حضور داریوش فرهنگ و اجرا سرسیری اکبر نبوی در فضای مجازی منتشر شد. متن این گفت‌وگو را در ادامه بخوانید.

در خدمت یکی از هنرمندان خوب در حوزه نمایش، سینما، تئاتر و تلویزیون هستیم که کسی که در این حوزه هنرنمایی و هنرورزی می‌کند هم نسل قبل از ما و هم خود ما از هنر ایشان استفاده کردیم. جناب آقای داریوش فرهنگ، کارنامه هنری شما نشان می‌دهد که حرف‌های خوبی برای ما و دوستان هنرمان دارید و هم اینکه بیان کرو شیرینی دارید. مایلید از کجا شروع کنیم؟

به‌نام خداوند جان و خرد. هنرمندان مایه از جان می‌گیرند و خرد از خودورزی. همین اول ما را به گذشته‌ها بردید و با تعریف‌ها خلع‌سلاح کردید. کار ما همیشه غیرتکرد است، چون نقطه پایان ندارد. نگاهم به آینه برنامه‌ای افتاد، دیدم شما که قله قاف را فتح کرده اید.

می‌خواهیم به سمت قاف بیاریم. الان در دامنه آن هستیم.

بله، چون این افیانوس آنقدر بی‌کران و بلند است که یک همت بلند می‌خواهد. برخی می‌گوید جناب عشق بلند است همتی بلند. می‌گوید تو پای در راه نه و هیچ مپرس. خود راه بگویدت که چون باید کرد.

از وضع امروز شروع کنیم و بعد بازگشت به گذشته‌ای در حوزه نمایش کشور داشته باشیم. من دوست دارم ارزیابی آقای فرهنگ را بشنوم و وضع امروزی هنر درام و به ویژه سینما، ممکن است بیشتر روی سینما تمرکز و تاکید کنیم اما هنر درام.

نمی‌شود وارد مقوله‌ای شد و بقیه چیزها را نادیده گرفت. در راه که می‌آمدم، در یک چراغ، ترافیک شدیدی بود و ما موزیقه را حرکت می‌کردیم و می‌آمدیم. فرصتی بود که فکر کنم. داشتم فکر می‌کردم که اساسا کار هنر چیست؟ به جواب مختصری رسیدم و خوشحالم که به آن رسیدم. فکر هنر این است که این جهان آشفته و نابسامان را سروسامانی ببخشد و آن را هکانی بهتر برای زیستن کند. چه بخواهیم و چه نخواهیم هیچ‌وقت هنر با سیاست جز درنمی‌آید. کار هنر آشکارکردن مسائل و کار سیاست پوشاندن و پنهان کردن است، بنابراین این دو خط موازی هیچ‌وقت به هم نمی‌رسند و نیازی هم نیست که به یکدیگر برسند، چون وقتها تمام تلاش هنر و هنرمندان برابر است و خودورزی را از طریق هنر و خرمندی‌ها که راهگشای ما بوده‌اند، آموخته‌ایم که قرار و مدارمان کجاست. هنر نقطه اوج درد اما نقطه پایان ندارد و این امتیازش است. به نظر من نقطه بازنشستگی هم ندارد و این شانسش است.

مثل علم.

حقیقتا همین‌طور است و اینکه گفتید از مسائل روز شروع کنیم. باید بگویم آشفته، پریشان احوال و نابسامان. من به‌عنوان کسی که کار هنر انجام می‌دهد، اtill خیلی مشکل می‌توانم واژه هنرمند را به طور اطلاق کنم و این را دوست نداشته باشم، اما جلوی اختلاس را نمی‌گیرند. جلوی این همه نابودی‌ها، بی‌مدیریتی‌ها و بی‌مسئولیتی‌ها را که افراد سر جای درست خودشان نیستند، نمی‌گیرند و می‌توانم باجرات بگویم در تمامی زمینه‌ها وقتی کسی جای درست خودش نیست، مگر می‌شود شرایط سامان‌یابد شود؟ اصلا امکان پذیر نیست. در کار سینما و در فیلمی می‌آیند جلوی شعری را پیش رو می‌گیرند.

متاسفانه عصر ظرافت جایش را به عصر جهالت داده و نه‌فقط در ایران، بلکه آن طرف دنیا هم اینطور است. شما به دهه ۶۰ تا ۷۰ آن طرف و زمان‌ها و فیلم و سریال‌ها و موسیقی و شعر و نقاشی نگاه کنید و به مملکت خودمان هم نگاه کنید و به الان هم نگاه کنید. یک آشفته‌بازاری رخ داده و همه اینها هم پشت یک سپر دفاعی به نام مردم است. من روی این نکته تاکید دارم و اصرار می‌ورزم که اولا این کلمه مردم هیچ هویت مشخص و شفافی ندارد و یک تصویر مجازی است.

انگار مردم یک مفهوم سرگردانی است که هر کس می‌تواند درموردش حرف بزند.

سپر دفاعی خوبی است که هر وقت کسی گیر می‌کند، می‌گوید «مردم»... می‌سوزد، دل‌مان در همین حاله می‌تپد، من هم طبعا یا همه مشکلات اساسا همین‌طور است و اینکه گفتید از دل مشغولی و دغدغه‌مندی وامی‌دارد. من دلم می‌خواهد اهل ذهن‌مشغولی و خرد و خردورزی باشم. اما نمی‌توانیم خردمندان و بزرگان تاثیرگذار برای بشریت را نادیده بگیریم. اینها پیامبرانی هستند که در داخل یا خارج و در دوره صنعتی از برق گرفته تا هر چیز دیگری و چه در سطح فرهنگ و ادب و ادبیات این مملکت که نداریم، ما باید قدردان این خردمندان باشیم و ستایش‌شان کنیم که ما را از چهارراه چهل و چهارراه خرد راهنمایی می‌کنند. به‌قولی بر سر هر چهارراهی، چهارراهی هست. خب آدم چهارراه اول را که در زندگی طی می‌کند، چهارراه دوم می‌رسد، در اینجا راه‌گم می‌کند و مردم بلاتکلیف می‌شوند و نیاز به راهنما دارند، تو هم راهگشا و راهنمای ما هستند و باید ما از اینها تجلیل و ستایش کنیم.

سعدی بزرگ بیت جالبی دارد؛ می‌گوید نخواندند بزرگش اهل خرد که نام نیکو به زشتی برد. وافهیت و فرهنگی در همین یک بیت نهفته است و چقدر اینها گردن ما حق دارند که گاهی با یک بیت شور و آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های دوروبی‌ما را آرزین می‌برند. هر وقت با زخمت بسیار، سرمایه اندکی فراهم کرده‌اند و گذاشته‌اند در جایی، حالا ماشین بخرند یا در بانک بگذارند یا هرجا، بعد به آنها نمی‌دهند، اعتراض می‌کنند و سپس جالب است که سرکوب‌شان می‌کنند که چرا می‌خواهید پول خودتان را پس بگیرید؟! مگر آدم می‌تواند چشم و گوش بسته فرمان‌برداری‌ها و جهل و نابه‌دری باشد؟ اساسا همین‌طور است. آدم فکر می‌کند یعنی چه؟ چگونه مردم شنوق می‌شوند که فقط زنده بمانند؟ پس زندگی چون کجاست؟ الان تلاش روزمرگی به اینجا رسیده؛ متاسفانه، کار هنرمندان این است که سوال می‌کنند و کار مسئولان این است که پاسخ دهند و این چیزی بامزه است. لایه‌لای این همه اتفاقات، تورم، بیکاری و... که همه می‌دانند، ماجرای اختلاس و اختلاسگری و نابسامانی‌های اجتماعی جالب است، یعنی واقعا نمی‌شود جلوی اینها را گرفت؟ بعد، می‌گوید جلوی بعضی از کارهای ما را می‌گیرند که مثلا فلان نکته را گفته که تخریبی است یا جلوی فیلم را می‌گیرند. کسی که کار هنر می‌کند، نمی‌تواند دور یا بری شاید از شرایط روز و این همه بحران. بحران خشکسالی و محیط‌زیست، بیکاری و مهاجرت یک راه‌دور، خودکشی هم به آن اضافه شد. من اهل آمار نیستم و دوست هم ندارم آماری صحبت کنم.

وقتی کسی در حیطه درسی‌اش صحبت کند و آماری بدهد، باید گفت آن‌ها واقعا دقیق و شفاف باشد و به‌زعم من اصلا نیازی هم نیست آمار بدهیم. همین چیزهایی که می‌بینیم و می‌شنویم، خودش آمار است. اصلا کار هنرمندان همین است که آینه اجتماعی‌مان باشد. مردم را به خود مردم نشان دهد. نمی‌تواند چشمش را ببندد که چیزی نبیند یا گوشش را بگیرد که چیزی نشنود. در غیر این صورت چنین آدمی نه‌تنها هنرمند نیست که انسان هم نیست. مگر می‌شود روی خیل عظیم مردم بیکار یا مساله مهاجرت چشم بست. طبق آمار مسئولان وزارت بهداشت ۱۰ هزار پرستار از ایران طی دو، سه سال اخیر رفته‌اند و کمبود پرستار نسبت به جمعیت ما صد هزار نفر است. چند روز پیش سوار ایسنو بودم. راننده‌ای که دکتر بود و گفت بیکارم و دارم این کار را می‌کنم. این موج مهاجرت را نمی‌توان نادیده گرفت. به قول شاعر بزرگ ملی ما، چراغ مادر در همین خانه

تمثیل می‌کردند که موشک و تفنگ و توپ است. سینما و کار هنر در هر زمینه‌اش نه توپ است و تفنگ و نه مسلسل، ارزش و اعتبارش خیلی فراتر از این حرف‌ها است. بنابراین انقلاب رایج شده بود که می‌گفتند سینما اسلحه‌ای است که در هر ثانیه ۲۴ تیر شلیک می‌کند.

فریمها را تیر تلقی کرده بودند.

بله، این طرز تلقی را از سینما داشتند. بعدها خودشان گفتند ما غلطی کردیم و چیزی گفتیم و این طور نیست یا مثلا شکل و شمایل چریکی و چپ‌نما بودن... ما پوستر چه‌گوارا را با آن سیگار برگ خوشگلش به دیوار اتاق‌مان می‌زدیم و روزنامه لوله‌شده افکار چپی را می‌گذاشتیم در یک بارانی چروکیده و پوشتن راهم بالامی‌دادیم که مثلا ما افکار چپی داریم، بی‌آنکه جامعه و فرهنگ خودمان را بشناسیم. حتی وقتی آقای کارل مارکس آن کتاب را نوشت، اوایل انقلاب مد بود که آن را بخوانند. من هر کار کردم نتوانستم بیشتر از ۱۰ صفحه آن را بخوانم.

Capital را؟

بله، هر کار می‌کردم آن را نمی‌فهمیدم. خود همین آقای مارکس گفته بود اصلا طرز تلقی من خیلی خوب خواهانه و زیاده‌روی بود. از طریق ایجاد ارتباط می‌توان جهان را به هم نزدیک کرد و نه از طریق خشونت و... چیزهایی می‌آیند و می‌روند و موج هستند. مثل کیفیت نازل همین فیلم‌های کمدی. یک بار دیگر انگار باید کمدی را تعریف کرد.

بله طنز و بعد کمدی را باید دوباره تعریف کرد.

متاسفم که بگویم مفاهیم و معانی، اعتبار و ارزش‌شان عوض شده است.

این خیلی درست است.

مثلا اگر شما بخواهید در این شرایط شریف زندگی کنید، می‌گویند چقدر خنگ است! یا اگر بخواهی پاکیزه باشید، می‌گویند چقدر عقب‌مانده است! همه تشویق به دلال‌صفتی می‌کنند. حالا تاثیر مخرب این جور افکار چیست و تاثیر یک شعر یا موسیقی یا فیلم چیست؟ هنرمند می‌آید این لایه‌های پنهان و آشکار خودش و زندگی را مثل یک آینه از خود مردم می‌گیرد و به خود مردم پس می‌دهد.

و در این آینه سانی پیشنهاد می‌دهد.

بله، این خیلی نکته است. به شرطی که کلی‌تر به این ماجرا نگاه کنیم، نه در محدوده دو متری. برخی آدم‌ها دو متر بیشتر نگاه، نظریه، فکر و اندیشه و خرد و شعور ندارند. افکار دو متری نتیجه زندگی دو متری و نتیجه تشویق آدم‌ها به روزمرگی است. مسابقه برای زنده‌بودن و اینکه ماجیتاج روزمره‌ات را دربیاوری و بگذرانی، هنر زندگی‌کردن را تشویق و ترغیب می‌کند.

و تعالی در زندگی. تعالی جزء ذات هنر است.

وقتی کلی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در این ۲۵ سال خیلی پیش آمده که یک مدت فیلم‌های خانوادگی مد بود و الان فیلم‌های کمدی. الان کجای این فیلم‌ها نشاط‌انگیز هستند و شادمانی ایجاد می‌کنند. گفتم کلمات معنی خودشان را از دست داده‌اند. شادمانی با دل‌مشغولی‌های سطحی و آبکی خیلی فرق دارد.

یعنی یک قدم از نفر قبل جلوترفتن.

از اینجا تفاوت‌ها آشکار می‌شوند، وقتی می‌بینی که مثلا با چه اندوخته یا دانش و فهم و خردی، اساسا به خودت اجازه می‌دهی که تصمیم‌گیرنده مسائل فرهنگی این قشر از جامعه باشی. باز تاکید می‌کنم روی کلمه خرد. ما یک قانون اساسی داریم که قابل تجدیدنظر هم هست. چند نفر از ملت ۸۰ میلیونی ایران قانون اساسی را خوانده‌اند؟ چند نفر می‌دانند جریان چیست و چند نفر نمایندگان خودشان را می‌شناسند.

یا حداقل حقوق خودشان را در قانون اساسی بشناسند.

وقتی که شما می‌بینید مسیر همان دومتری است و کارگزاران فرهنگی وقتی که جای دیگری می‌رفتند، حالا اتفاقی رخ داده و به اینجا آمده‌اند، به هر طریق، اشتایی، پارتی‌بازی یا فامیل‌بازی یا هر چیز دیگری. در درازمدت خیلی زود هم از بین می‌رود و تعارف که نداریم، ما تقریبا که نه، تحقیقا درصد بسیار بالایی از اشخاص حرفه‌ای سینما و سریال‌سازی و مجموعه تئاتر و فرهنگی داریم که یا در خانه نشسته‌اند و از کار جدا افتاده‌اند، مثل ماهی که از آب جدا بیفتد و یا اینکه مهاجرت کرده‌اند.

در همین مملکت خودمان در بین سال‌های ۶۰ تا ۹۰ داشت سینما یک جهشی پیدا می‌کرد و فرهنگ‌سازی و هنرسازی رخ می‌داد، یعنی جامعه رو به رشد و تعالی بود. جامعه‌ای که رو به رشد بود، مسائل فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و هنری‌اش با هم جلو می‌روند. اینها از هم جدا نیستند. اینها به هم مربوط هستند. دوکار می‌توان در این زمینه کرد. راحت‌ترین آن این است که خودت را کنار بکشی و بگویی ول کن، نمی‌توان در این شرایط کار کرد. خیلی جالب است که بعد از ۲۵ سال خود من دقیقا چیزی نزدیک به ۱۲ سال است فیلم نساخته‌ام. شانس آوردم بازیگرم، نقش‌هایم را انتخاب و بازی می‌کنم، البته نه به هر قیمتی، ولی همکارانی در حرفه خودمان داریم که الان بیکار هستند و در خانه نشسته‌اند؛ درحالی‌که می‌توان از اینها و کارشان بهره برد.

این طور نیست که بگوییم فلانی، شما از این به بعد ممنوع‌الکار، ممنوع‌التصویر یا ممنوع‌المعامله هستید. من اگر یک خرده دیگر به هیجان بیایم، ممکن است حرف‌هایی بزنم که بگویند نکند این یا موساد ارتباط دارد! که می‌خواهد علیه نظام و نظم عمومی حرف بزند و پرونده‌سازی‌های بی‌جهت و بیهوده شکل بگیرد. همان‌طور که گفتم ما نمی‌توانیم جلوی اختلاس‌ها را بگیریم، بعد جلوی بعضی از فیلم‌ها را می‌گیریم. من سوالم این است که واقعا آن فیلمساز چه کاری می‌خواهد بکند که جلویش را می‌گیرید؟! الان اتفاقی که برای هنرمندان افتاده این است که یا در خانه نشسته‌اند یا مهاجرت کرده یا دق می‌کنند و می‌میرند و این به خاطر شرایطی است که وجود دارد. هنرمند به زمانه خودش وصل است. هنوز که هنوز است بعد از ۲۵ سال سه سوال اصلی که ما همیشه در کارمان می‌کردیم، هست؛ اینکه چه فیلمی بسازم که خودم دوست بدارم و مال خودم باشد، تماشاگر هم استقبال کند و سوم اجازه ساختنش را بدهند. هنوز این سه عنصر رقیه ما را گرفته است. الان به همین دلیل است که من ۱۲ سال است فیلم نساخته‌ام. فیلمی که من دوست داشته باشم و مال خودم باشد، نشده، یعنی به نظر می‌آید شرایط طوری شده که آنچه کارگزاران فرهنگی دوست دارند، باید بسازیم و این نمی‌شود و با دات و بایکی خیلی فرق دارد.

شادمانی با الکی خوش بودن فرق دارد.

دقیقا. روزگاری کلمه مطرب خیلی تحقیرآمیز بیان می‌شد اما اگر در عصر ماجرا بودیم، مطرب کسی است که اسباب طرب را برای دیگران فراهم می‌کند.

مطرب فرح و گشایش و انبساط ایجاد می‌کند.

می‌گوید مطرب عشق عجب سازو نوایی دارد... آن وقت شما فی‌المهید که مطرب این نیست که الکی و سطحی و با آسان‌پسندی کار کند. او اسباب شادمانی را برای زندگی فراهم می‌کند و مرحله به مرحله شما بالا و بالاتر می‌روید و تعالی می‌یابید؛ حالا حالگاه که خیلی دور است. اگر راه جزئیات برخی نکات شویم، در آن دایره و نگاه محدود دو متری گرفتار می‌شویم که همه را می‌بینیم و نگاه محدود دو متری گرفتار می‌شویم که همه را این ساله دهکده جهانی مامیشم. مثل چیزی است که می‌آیند و می‌روند. می‌خواستم بگویم نسیم اما نه کلمه نسیم‌ها حتی‌می‌شود. شاهد بودیم که چگونه یک دوره تقریبا ۱۰ ساله همین سینمای مملکت ما مدیریت صدمین سالگرد تولد مارلون براندو یکی از همه‌چیز فیلمی بود. همین الان نگاه کنید به سریال‌های آن دوره که از تلویزیون پخش می‌شد. بعد می‌گویند چرا مخاطبان تلویزیون ریزش کردند. خب مخاطب چیزی که پیدا نمی‌کند، چرا مردم ما از سینمای ما و تلویزیون ما جلوتر هستند؟ شما می‌خواهید چه چیزی نشان او بدهید و چه ذهنیتی را با او در میان بگذارید؟ به آن دوره و سریال‌های کشور خودمان نگاه کنید، می‌فهمیم چرا الان تلویزیون بیننده ندارد! کمدی جای خودش را به لودگی داده و چیزهای اشک‌انگیز سطحی مثل همین سریال‌های ماه مبارک و یه وجود آمده؛ البته ترکیه هم سریال و فیلم خوب دارد اما خیلی معدود.

ترکیه چند سالی است که حرکتی جدی را آغاز کرده.

حداقل اینکه آنها به صنعتی رسیده‌اند و توانسته‌اند آن را در سراسر جهان گسترش دهند، مثل هندوستان.

و مشتری جهانی هم پیدا کرده‌اند.

بله، دارند این کار را می‌کنند. ما اینجا مشکل‌مان همان طور که گفتم این است که هیچ‌کس سر جای خودش نیست. تصورکنید که کارگزاران فرهنگی چقدر از دانش فرهنگی بهره بردند که تصمیم‌گیرندگان مسیر فرهنگی مملکت باشند؟

من از بعضی رفقای دیگر مثل پرویز پرستویی و دیگران در ارتباط با همین موضوع سوال کردم، شما خیلی درست می‌فرمایید. هم من و هم شما عضو خانه سینما هستیم و خارج از خانواده نیستیم. حالا شما در یک صنف عضو هستید و من در یک صنف دیگر. هدف ما بدون تردید از مدیریت‌های نادرست و انتخاب‌های غلط برای مدیریت فرهنگی که صدمات بسیار سنگینی بر جای گذاشته، زخم داریم. خانواده سینما همین وسط چه کاره است؟ ما داریم چه کار می‌کنیم برای بهساز‌کردن و عبور از این شرایط نادرست فرهنگی و برای پیشنهاددادن و یک قدم به جلوترفتن.

من شخصا در قبال انقلاب و بعد از انقلاب هیچ‌وقت عضو سازمان و نهاد و گروه چپ و راست و غیره نبودم و نخواهم بود، یعنی هیچ‌وقت نه خودی بودم و نه غیرخودی؛ تمام تلاشم این بوده که بیخودی نباشم. اینکه خانواده سینما چه کار کند، نباید عین افسانه سیزیف شود که اطلس روی کول‌مان حمل کنیم و تا سر کوه برویم و از بالا قلق بخورد و به پایین بیفتد و دوباره این راه را به رویم. چون خیلی سیاه‌مشق و تجربه خیلی با هم متفاوت است. سیاه‌مشق همین کاری است که الان دارد در سطح مدیریت انجام می‌شود و اینها می‌روند و دوباره گروه دیگری می‌آیند که سرمان به سنگ بخورد و برگردیم و دوباره نفر بعدی و بعدی اما تجربه

اتفاقا می‌خواهم همین را بپرسم که شاید نزدیک به ۴۰ سال پیش یا کمتر و بیشتر، مارشال مک‌لوهان، کسی که در حوزه ارتباطات اجتماعی به رسانه نظریه‌پردازی کرده، از وضعیتی سخن گفت که اسمش را گذاشت دهکده جهانی و رسانه هم جهان را زیر یک چتر می‌آورد که الان همه دارند در یک دهکده زندگی می‌کنند. دهکده یک اسم ترمینولیی است، نه اسم واقعی. خب شاید روزگاری که مک‌لوهان این را گفت تصورش برای بشر جهانی نه به این اندازه که کوته‌نگر و یک‌قد، دنبال مسیری هستند و این مسیر ادامه نخواهد داشت. پشت این مسیر فکری نیست. ایرادی ندارد که به قول تو در این شرایط دولت یا فلان سازمان می‌آیند فیلم تولید می‌کنند، من هم مشکلی نمی‌بینم چرا اینها فیلم تولید می‌کنند اما من می‌گویم هستند، چرا فیلمسازان دیگر این کانج خانه نشسته‌اند؟! فیلمسازانی بوده‌اند که خودشان مشوق تهیه‌کنندگان و راه‌انداز و راهگشا بودند، اما وقتی اینها نیستند، طبیعی است که... در همه زمینه‌های اجتماعی که الان داریم، افکاری که دم‌دستی و دومتری باشند، راه به جایی نمی‌برند و این نوع سینما هم راه به جایی نمی‌برد، برای اینکه چیزی از قبل تعیین‌شده و تصمیم‌گرفته شده برای مخاطب است. چیزی ساده به شما بگویم؛ الان دیگر هیچ هفت هشت ساله هم حوصله نصیحت‌شنیدن ندارد. قدیم‌ها که در سینما یا تئاتر یا تلویزیون نقش منفی یا مثبت بازی می‌کردیم، من همیشه از نقش مثبت گریزان بودم، چون هیچ کاری نمی‌کنند و فقط نصیحت می‌کنند و همان پنج دقیقه اول همه چیز تمام می‌شود. نقش‌های منفی یک کاری می‌کنند و موتور درام می‌شوند و درام را به حرکت درمی‌آورند.

و اصلا پایان ندارد.

به همین دلیل وقتی تکلیف آدم با خودش روشن باشد، دیگر دنبال این چیزها نخواهیم بود و این‌گونه است که الان در این روش فیلمسازی بسیار کارهای بزرگ با بودجه‌های زیاد و نتایج کوچک هستند. تقریبا ۹۰ درصد فیلم‌های ما با دولتی هستند یا سفارشی و اصلا یک تهیه‌کننده خصوصی نمی‌تواند روی پای خودش بایستد، بنابراین سیاه‌مشق می‌کند، یعنی دنبال راهی می‌رود که دیگری رفته.

دلایل متعدد دارد اما یک دلیل مهم هم دارد و آن اینکه جریاناتی در حوزه تولید، آن را گران کرده‌اند. این گرانی اغراق‌آمیخته تولید و افزایش انواع دستمزدها باعث شده بخشی از تهیه‌کنندگان بخش خصوصی که می‌توانستند از سرمایه شخصی خودشان برای تولید یک فیلم هزینه کنند، الان دیگر قدرت ندارند. شما می‌دانید که تولید و هزینه‌های تولیدی بدون منطق در بخش‌هایی افزایش یافته و کاش خروجی آن هم متناسب با این هزینه بود.

و به همین دلیل تشویق می‌شوند همان مسیر سیاه‌مشق شده را دنبال کنند؛ مثلا آن کمدی گرفته، ما هم همین کار را بکنیم تا بتوانیم سر به بالاببینیم. الان فقط شده همین. مشکل از اینجا آغاز می‌شود. به همین دلیل تهیه‌کننده خصوصی مشکل می‌تواند سر بالا ببیند و یک راه داد و آن این است.

بخش قابل‌توجهی از فیلم‌های جشنواره چهل‌ودوم، فیلم‌هایی بوده‌اند که نهادهای حاکمیتی در تولید آن نقش داشته‌اند. از یک زاویه می‌توان نگاه انتقادآمیزی به اینها داشت اما یک نگاه دیگر هم هست و آن اینکه اگر اینها هم نباشند، دیگر تولید به چه وضعیتی دچار خواهد شد؟ سطح کیفی آثار را قضاوت نمی‌کنم، چون هیچ‌کدام را ندیده‌ام و نمی‌دانم خوب یا بدکیفیت بودند یا نه یا کیفیت نازل تکنیکی و اژنیستی. من قضاوتی روی اینها ندارم. حداقل این است که اگر اینها نباشند، عملا سینما می‌افتد در اختیار همین آثاری که شما بدون اینکه نام ببری، از جریاناتش با تلخی یاد کردی و من هم معتقدم تلخ است؛ البته از یک زاویه می‌گویم حداقل چراغ سینما روشن می‌ماند.

می‌توان به این شکل خود را آرام کرد.

چون الان شرایط طبیعی نیست.

بله، اینکه دولت یا سازمان‌هایی بیشتر، فیلم‌های ما را در جشنواره ساخته باشند. البته من هم فیلم‌ها را ندیدم چون انگیزه‌ای برای دیدن‌شان نداشتم.

شوق و رغبتی نداشتید.

اصلا خیلی راحت دارم می‌گویم و بدون رودربایستی. وقتی من ترسیم و دورنما را نگاه می‌کنم، مثل این کیفیت‌های نازل، زیر خط استاندارد، مثل قضیه فقر و زیر خط فقر است، شما می‌بینید یک فکر و سلیقه یکسان و به یک اندازه کوته‌نگر و یک‌قد، دنبال مسیری هستند و این مسیر ادامه نخواهد داشت. پشت این مسیر فکری نیست. ایرادی ندارد که به قول تو در این شرایط دولت یا فلان سازمان می‌آیند فیلم تولید می‌کنند، من هم مشکلی نمی‌بینم چرا اینها فیلم تولید می‌کنند اما من می‌گویم هستند، چرا فیلمسازان دیگر این کانج خانه نشسته‌اند؟! فیلمسازانی بوده‌اند که خودشان مشوق تهیه‌کنندگان و راه‌انداز و راهگشا بودند، اما وقتی اینها نیستند، طبیعی است که... در همه زمینه‌های اجتماعی که الان داریم، افکاری که دم‌دستی و دومتری باشند، راه به جایی نمی‌برند و این نوع سینما هم راه به جایی نمی‌برد، برای اینکه چیزی از قبل تعیین‌شده و تصمیم‌گرفته‌شده برای مخاطب است. چیزی ساده به شما بگویم؛ الان دیگر هیچ هفت هشت ساله هم حوصله نصیحت‌شنیدن ندارد. قدیم‌ها که در سینما یا تئاتر یا تلویزیون نقش منفی یا مثبت بازی می‌کردیم، من همیشه از نقش مثبت گریزان بودم، چون هیچ کاری نمی‌کنند و فقط نصیحت می‌کنند و همان پنج دقیقه اول همه چیز تمام می‌شود. نقش‌های منفی یک کاری می‌کنند و موتور درام می‌شوند و درام را به حرکت درمی‌آورند.

عرق‌شان درمی‌آید.

الان این فیلم‌ها کاری نمی‌کنند. عده‌ای هم مجبور هستند زیرزمینی فیلم بسازند. حالا با هر مصیبتی که دارند. عده‌ای هم ذوق‌زده می‌شوند برای جشنواره‌های آن طرفی. اینها هم که خیلی جدی نیست. شما در خانه کمتر هنرمندی می‌بینید که سیمرغی نداشته باشد، همه دارند. اگر به جشنواره‌های خارجی هم نگاه کنید در هر گروده‌ و شهرستانی هم جشنواره‌ای هست. اینکه من بخواهم تشویق شوم فیلمی بسازم که در فلان جشنواره مورد تایید قرار بگیرم، یک خرده این طرز فکر پیش‌پاافتاده است.

ضمن اینکه زمانی مد شده بود و الان از مد افتاده است.

مد می‌آید و می‌رود. باید دید چه چیزی می‌ماند. باید دید بودن در این کار مهم است یا ماندن. مثل سوال معروف بودن یا نبودن است و کار پیچیده‌ای است، ماندن در این حرفه خیلی مشکل است. هنرمندان از کار مشکل استقبال می‌کنند.

قبل از شکسپیر از زبان رستم در تراژدی اسفندیار می‌گوید باید بین نام و ننگ انتخاب کنند. ننگ را انتخاب کرد، می‌ماند و اگر نام را انتخاب کند، هنرمند در ذات خودش همیشه یک نوعی از استقلال را می‌خواهد نگه دارد! حالا استقلال از هر چیزی.

هنرمند اگر شرایط فراهم نباشد، دو راه بیشتر ندارد؛ یکی اینکه راهکند و عطایش را به لقایش ببخشد یا دنبال راه‌هایی بگردد، مثل آب وقتی که جاری می‌شود، این جویبار، جلویش خزه‌ها و صخره‌هایی پیدا می‌شود یا دالاخره یک جوری راهش را پیدا می‌کند و این طرف و آن طرف می‌رود و کم‌کم می‌بینید یک جویبار دیگر از جای دیگری آمده و اینها به هم وصل می‌شوند و به رودخانه می‌رسند. رودخانه هم به دریا می‌رود. کار سختی است. الان دیگر در خیابان، کوچه، بازار و مترو و هر جای دیگری که با آدم‌ها برخورد می‌کنم، همه می‌دانند ما با چه مشکلاتی دست به گریبان هستیم و ما برای چه کسی و چرا داریم این کار را می‌کنیم.

چرا باید این رنج را بیهوسته دنبال کنیم؟ اینکه این چرز ذات هنر است. می‌شود هم این‌طور تلقی کرد، یعنی این دو راه را باید پیدا کرد، بنابراین امثال من سعی می‌کنند راهی پیدا کنند. حالا شانس بیاوریم غیر از تخصص فردی و اختصاصی‌شان کار دیگری هم بلد باشند. شاید تقاشی کنند یا کتاب دربیاورند. مشکلات راهمه می‌دانیم اما الان همین مردم آگاه و جوانان می‌دانند و به خوبی هم می‌دانند که تو اهل باج‌دادن هستی یا اهل باج‌گرفتن یا نه. جایگاه و پایگاه تو را حس می‌دانند و این به تو به‌عنوان یک هنرمند انرژی می‌دهد. برای خود من خیلی پیش آمده که به من پروژه‌های کلان و بزرگ پیشنهاد شده که نرفتم و نخواستم که با او در میان بگذارید؟ به او نیاز مالی روشن کردم. نه اگر دارم می‌گویم نیاز مالی نه، نیازمند نام هستم و نه نیازمند ننگ. نه اینکه پولدار باشم اما تکلیفم را روشن کرده‌ام، این جور نیست که به خاطر نیازمندی‌های مالی – حالا یک ماشین دارم، ماشینم فلان ماشین بشود یا یک ویلا دارم یا چیزی؛ دنبال این حرکت‌ها بروم، چون اگر بخواهیم دنبال اینها بیوفتیم، تا ابد اداده‌ام دارد.

هنرمند در ذات خودش همیشه یک نوعی از استقلال را می‌خواهد نگه دارد!

حالا استقلال از هر چیزی.

هنرمند اگر شرایط فراهم نباشد، دو راه بیشتر ندارد؛ یکی اینکه راهکند و عطایش را به لقایش ببخشد یا دنبال راه‌هایی بگردد، مثل آب وقتی که جاری می‌شود، این جویبار، جلویش خزه‌ها و صخره‌هایی پیدا می‌شود یا دالاخره یک جوری راهش را پیدا می‌کند و این طرف و آن طرف می‌رود و کم‌کم می‌بینید یک جویبار دیگر از جای دیگری آمده و اینها به هم وصل می‌شوند و به رودخانه می‌رسند. رودخانه هم به دریا می‌رود. کار سختی است. الان دیگر در خیابان، کوچه، بازار و مترو و هر جای دیگری که با آدم‌ها برخورد می‌کنم، همه می‌دانند ما با چه مشکلاتی دست به گریبان هستیم و ما برای چه کسی و چرا داریم این کار را می‌کنیم.

واکنش ضرغامی به حکم شروین حاجی پور

عزت‌الله ضرغامی، وزیر میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی در سخنرانی گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران با اشاره تلویحی به حکم شروین حاجی‌پور، خواننده، اظهار کرد: «باستان‌شناسان باید با مردم حرف بزنند، ما در این حوزه کم‌کاری داریم، مردم نمی‌دانند باستان‌شناسی چیست. زوری هم نیست، مردم باید آرام‌آرام یاد بگیرند و آموزش ببینند، چون بیشتر مشکلات ما فرهنگی است. بعد هم که یک کتاب خوب مثل کتاب آقای مطهری وجود دارد به جای آنکه به‌صورت طبیعی شرایطی را فراهم کنیم تا آن را مطالعه کنند، به‌صورت مجازات و تنبیه مطرح می‌کنیم و می‌گوییم فلان خواننده، خطا کرده، باید تنبیه شود و مجازات آن این است که کتاب «حقوق زن در اسلام» را بخواند و خلاصه کند و تحویل دهد. خوب است شهید مطهری امروز در بین ما نیست، که ما الان راحت این حرف‌ها را می‌زنیم، این نگاه درست نیست.» او همچنین از برگزاری مستمر بیست‌ویک دوره این گردهمایی قدردانی کرد و گفت: «برای این جلسه، مطالعه کردم و مطالبی هم آماده کرده بودم و امروز بعد از نماز هم راسرور کردم و اعتراف می‌کنم بیانات آقای مالصالحی غنی و تجربه عالمانه ایشان، مفید و قابل استفاده بود که یک لحظه پلک نمی‌زدم تا چیزی را از دست ندهم و فکر می‌کنم فرمایشات ایشان مرجع و منبع ارزشمندی است که روی آن باید کار کنیم. قرار بود بعد از انقلاب ما به‌سمت «ما قال» حرکت کنیم، ولی بیشتر به سمت «من قال» حرکت کردیم (یکی از معروف‌ترین بیانات امام علی(ع) با این مضمون که به گفته بنگر نه به گوینده آن).

توضیحات وزیر ارشاد درباره کتاب شفیعی کد کنی

محمدمهدی اسماعیلی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در گفت‌وگو با ایسنا با اشاره به راه‌اندازی «قرارگاه شهید آوینی» در راستای مردمی‌سازی فرهنگ و هنر در وزارت ارشاد، اظهار کرد: «اکنون قرار است پول‌های حمایتی در اختیار این قرارگاه قرار گیرد. البته تاکید کرده‌ام سامانه مخصوص «شفافیت» برای این منظور طراحی کنند و اساسی همه کسانی که قرار است حمایت شوند در این سامانه شفافیت ذکر شود تا با جزئیات بدانیم حتی در شهرستان‌ها از چه کسی حمایت کرده‌ایم.»

اسماعیلی با اشاره به اهمیت راه‌اندازی «سامانه شفافیت» در زمینه رصد حمایت‌های این وزارتخانه از اهالی فرهنگ و هنر، افزود: «تاکید کرده‌ام سامانه شفافیت تا پیش از پایان سال راه‌اندازی شود، چون در غیر این صورت علی‌رغم اینکه سازمان برنامه و بودجه، تخصیص بودجه را انجام داده است، اما گفته‌ام تخصیص به موسسات، متوسط به اجرای این دستور باشد.» او با تاکید بر اینکه مبالغ حمایتی باید به‌دست مردم برسد، گفت: «حتی یک ریال از این پول هم به وزارتخانه و نهادها تزریق نمی‌شود. این پول باید توسط محتوا در حوزه نمایش، کتاب، موسیقی و... بی‌دربایه صدور مجوز انتشار مجموعه شعر «نامه‌ای به آسمان» اثر محمدرضا شعیری‌کدکنی و کتاب «اگر غم لشکر انگیزد» سیدمهدی شجاع